



علم معصومین (ع) از جانب خداست / تمسک به قرآن ناطق تنها راه درک قرآن صامت

آیت الله قرهی در تفسیر آیه 34 سوره بقره، گفت: ما عالم به معنی حقیقی نمی‌شویم. حضرات معصومین ما را به علمی که از طریق پروردگار عالم به آن‌ها تعلیم داده شده «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، آگاه می‌سازند. حضرات معصومین (ع) هم همین حکم «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» را دارند.

آیت الله قرهی در تفسیر آیه 34 سوره بقره، گفت: ما عالم به معنی حقیقی نمی‌شویم. حضرات معصومین ما را به علمی که از طریق پروردگار عالم به آن‌ها تعلیم داده شده «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، آگاه می‌سازند. حضرات معصومین (ع) هم همین حکم «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» را دارند.

به گزارش خبرگزاری مهر، آیت الله قرهی از دروس تفسیر قرآن خود آیه 34 سوره بقره را تفسیر کرده اند که متن آن در پی می‌آید.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ [1]

خلقتی شبیه خلقت انسان، اما قبل از آن!

در جلسات گذشته بیان کردیم: پروردگار عالم، بعد از این که به ملائکه‌اش بیان فرمود که من می‌خواهم در زمین، خلیفه قرار بدهم؛ ملائکه الهی از باب سؤال (نه اعتراض) گفتند: آیا می‌خواهی کسی را که در زمین، فساد می‌کند و خون می‌ریزد به عنوان جانشین خود قرار دهی؟!

علت هم این بود که ملائکه، خلقت آدم را می‌دانستند، «فَأَلَّهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» [2] و خصوصیت فجور، این است که خون می‌ریزد و فساد می‌کند. برای این مطلب، سبقه هم بوده و آن، جن است. می‌دانید اجنه هم در فجور و تقوا هستند. منتها انسان در مرحله اعلی و خلیفه الهی است.

لذا بعد از این که این مطلب را بیان کردند، حضرت حق فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» [3]. شرافت آدم هم به واسطه دو مطلب معلوم شد که یکی «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» [4] (علم خودش) و دیگری هم «تَخَتَّ فِيهِ مِنْ رُوحِي» [5] است. روح با فجور و تقوا متفاوت است، «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» [6]. شاید سؤال کنند که شما می‌گویید: آدم به فجور و تقوا پیچیده شده و از آن طرف هم می‌گویید: اجنه هم به فجور و تقوا پیچیده شده‌اند، پس خصیصه برتر آدم از جن و اجنه [7] چیست؟

باید گفت: خصیصه برتری به نام «تَخَتَّ فِيهِ مِنْ رُوحِي» در آدم وجود دارد و شاید به همین خاطر است که ظرف وجودی آدم برای این مسئله آماده است که علم پروردگار عالم را بگیرد. لذا در جلسه گذشته بیان کردیم که خدا، عالم است و ملائکه، عالم نیستند و فقط خدا به آن‌ها یک سری مطالب را داده است.

علم حقیقی، فقط نزد خداست!

البته آدم هم عالم نیست. چون اگر دقت بفرمایید در این آیات بیان شده: «قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، خدا همه اسماء را به انسان، تعلیم داد؛ یعنی به او یاد داد، نه این که عالم شود. «ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ»، بعد حضرت حق، آن‌ها را به ملائکه عرضه کرد؛ یعنی نشان داد. «فَقَالَ أَتَيْتُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»، پس به آن‌ها گفت: اگر راست می‌گویید، بگویید این اسماء چیست؟ «قَالُوا سُبْحَانَكَ» [8]، بیان کردند: تو منزهی، «لَا عِلْمَ لَنَا» اصلاً ما علمی نداریم، «إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» مگر آن چیزی که تو به ما تعلیم کردی. علم با تعلیم، دو چیز است. لذا علم بحقیقة العلم، عندالله تبارک و تعالی است. آنچه بقیه دارند، تبیین می‌شود. تعلیم علم، تبیین علم است. «إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»، تو علیم و حکیم هستی.

بعد پروردگار عالم نفرمود: «يَا آدَمُ عَلِّمُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» [9]، بلکه فرمود: «يَا آدَمُ أَتَيْتُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ»، چون آدم که نمی‌تواند، فقط خداست که می‌تواند تعلیم دهد. آدم نمی‌تواند تعلیم داد، بلکه فقط می‌تواند به آن‌ها آگاهی دهد، «أَتَيْتُهُمْ». یعنی آن‌ها را از یک مقدار از حقایق این‌ها، آگاه کند و بگوید: آن چیزی که خدا به من گفته و تعلیم داده، این است. پس می‌بینیم که عالم، خود خداست، «إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ».

«فَلَمَّا أَتَتْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ»، حالا که حضرت آدم، آن‌ها را به این اسماء آگاه ساخت، حالا ذوالجلال و الاکرام سخن می‌گوید، «قَالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ».

محدوده علم حضرات معصومین، علم اولیاء خدا و علم ما

لذا این هم که حتی حضرات معصومین (ع) و اولیاء خدا، به علم خدا متصل هستند و در روایت هم داریم که می‌فرمایند: شب جمعه به شب جمعه بر علمان افزوده می‌شود و ما از این علم بهره‌برداری می‌کنیم؛ به این دلیل است که عالم مطلق، خود خداست و علم مطلق، عندالله تبارک و تعالی است. منتها فرقی این است که آن‌ها از این علم می‌توانند بهره‌برداری کنند و ما نمی‌توانیم.

ما باید از طریق عصمت، از این علم بهره بگیریم. یعنی نصیب ما هم مانند نصیب ملائکه است - این هم یک نکته بسیار بکر و عالی است - یعنی در مورد ما هم، «أَتَيْتُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» است. ما، عالم به معنی حقیقی نمی‌شویم. حضرات معصومین، ما را به علمی که از طریق پروردگار عالم به آن‌ها تعلیم داده شده «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، آگاه می‌سازند. حضرات معصومین (ع) هم

همین حکم «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» را دارند؛ یعنی از جانب خدا به آن‌ها تعلیم داده می‌شود و از خودشان، هیچ علمی ندارند. لذا برای همین است که در آن حدیث باب علم در اصول کافی بیان می‌فرمایند: ما شب جمعه به شب جمعه، بر علممان، براساس آنچه که نیاز داریم، اضافه می‌شود. اما ما نمی‌توانیم به آن علم، دست بیابیم. آن علم لدنی متعلق به آن‌هاست. اگر عنوان علم لدنی برای اولیاء خدا (تالی تلو معصوم) بعد از معصومین(ع) تصور می‌شود، از آن، اخذ «أُتِيَهُمْ» است. یعنی هر زمان هم به امام زمان خودشان باید مراجعه کنند.

برترین علماء، علماء آخرالزمان هستند!

اگر فرض بگیریم که امروز در سینه کسی، مملو از آن مطالب باشد، این از ناحیه حضرت حجت(روحی له الفداء) است. کما این که هر کس در هر زمانی، از امام خودش گرفته است. منتها خصوصیتی که در آخرالزمان است، این است که این زمان، زمان وجود مقدس آقا جانمان، حضرت حجت بن الحسن المهدی(عج) است و ایشان، نسبت به همه حضرات معصومین(ع)، با وجود این که «کلمه نور واحد» هستند، اما به واسطه اقتضای زمان و مکان و شرایطی که آخرالزمان دارد (آنچه که خوبان هم دارند، تو یکجا داری)، خصایص برتری دارند.

یعنی خصایصی از همه انبیاء و معصومین در وجود آن حضرت است. کما این که راجع به خصایص وجود مقدس آقا جان، این‌ها را مفصل صحبت کردند و نوشتند که چه خصوصیتی از حضرت یوسف صدیق دارد، چه خصوصیتی از حضرت موسی، عیسی و ... دارد. یا چه خصوصیتی از حضرات معصومین دارد؛ چون معلوم است او، خاتم الاوصیاء است و او، بقیه الله و مهره اصلی پروردگار عالم است.

همان‌طور که بیان کردیم: اگر این مطلب را غیر معصوم می‌گفت، هیچ کسی قبول نمی‌کرد، یعنی تالی تلو معصوم و عرفا هم جرأت نداشتند این حرف را بزنند که معصوم راجع به وجود مقدس آقا می‌فرماید: اگر او را درک می‌کردم، خادم او می‌شدم تا موقعی که زنده هستم «لو أدرکته لخدمته مادام حیاتی». این را وجود مقدس ابی‌عبدالله و امام صادق(ع) بیان فرمودند. پس معلوم است آقا یک چیزهایی دارند که کسی ندارد. لذا طبیعی است آن کسی هم که در این زمان، به علم معصوم، متصل می‌شود، از علمای زمان دیگر برتر می‌شود.

ملائکه بعد از فرمان سجده، ایراد آوردند، یا بلافاصله به سجده افتادند؟

علی ای حال پروردگار عالم فرمود: «يَا آدَمُ أَتَيْتَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ، فَلَمَّا أُتِبَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ، قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ»، آن چیزی که از غیب در آسمان و زمین است، می‌دانم و آنچه آشکار و پنهان است را هم می‌دانم، اما شما نمی‌دانید. حالا می‌فرماید: «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ». علامه طباطبایی بیان می‌فرماید: پروردگار عالم از قبل بیان فرموده بود که سجده کنید و آن‌ها ایراد گرفتند و به همین خاطر، جواب به آن‌ها داد و بعد سجده کردند. اما عرض ما این است که اصلاً این‌طور نیست. اتفاقاً وقتی که فهمیدند، بلافاصله سجده کردند، «فَسَجَدُوا».

«فاء»، معانی مختلفی در ادبیات دارد، یکی از معانی آن در باب الحروف به معنی «پس» است و یکی هم بیان کردیم که این‌فارس و بعضی از آقایان دیگر می‌گویند: معنی «تحقیقیه» می‌دهد. در ادبیات بیان می‌شود: کلمه بر سه قسم است، اسم است و فعل است و حرف. کلمه دارای معناست و گاهی، نه یک معنا، بلکه «معانی مختلفه» دارد. «کلمه واحدة تدل علی معانی مختلفه»، یک کلمه، گاهی یکی است، اما معانی مختلفی دارد. پس «فاء» هم از کلمه است، چون کلمه، اسم و فعل و حرف است. پس خود حرف به خودی خود دارای معناست و نه یک معنا، بلکه گاهی چند معنا دارد. یعنی «فاء» هم به خودی خود دارای معناست. وقتی می‌فرماید: «فَسَجَدُوا»، یعنی پس، بلافاصله سجده کردند. یعنی تأمل نکردند که بگویند: چرا؟ و بعد خدا به آن‌ها جواب دهد. اتفاقاً این آیه بعد از آن آیات هم آمده است که می‌فرماید: «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ».

آیا سجده، بر غیر انسان جایز است؟/ سجده پدر و مادر یوسف نبی به فرزندشان!

باز علامه می‌فرمایند: معلوم می‌شود خود سجده به خودی خود، برای غیر خدا جایز است. اما ما در این‌جا هم به فرمایش حضرت علامه اعتراض داریم و می‌گوییم: اتفاقاً این‌طور نیست و سجده به خودی خود برای غیر خدا جایز نیست و فقط برای خود خداست.

لذا علامه می‌فرمایند: سجده برای غیر پروردگار عالم هم هست، اما اگر بخواهد بُعد عبادی باشد، فقط برای خداست. بعد دلیل می‌آورند و می‌فرمایند: حضرت حق در سوره یوسف، آیه صدم بیان می‌فرماید: «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُوا لَهُ سُجْدًا...».

در آیه نیز قبل بیان می‌فرماید: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمِينَ» [10]، پدر و مادر یوسف نبی می‌آیند و یوسف آن‌ها را می‌بیند و می‌گوید: به مصر بیاوید. بعد می‌فرماید: «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ» [11]، آن‌گاه پدر و مادر را بر تخت می‌نشاند و آن‌ها به شکرانه دیدار او، «وَخَرُوا لَهُ سُجْدًا»، وقتی او را دیدند، بر او سجده کردند.

بعضی از آقایان خواستند معنا کنند، گفتند: وقتی او را دیدند، بر خدا سجده کردند. اما این‌طور نیست، به خاک افتادند و برای او سجده کردند و هیچ اشکالی هم ندارد. اما سؤال این است: مگر سجده فقط برای خدا نیست؟ پس چرا می‌فرماید: «وَخَرُوا لَهُ سُجْدًا»، افتادند و بر او سجده کردند؟! خوب دقت کنید، نکته بسیار مهمی است که بیان خواهیم کرد.

«وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكَمِ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»، پدر و مادر به سجده افتادند و یوسف در آن حال به آن‌ها عرضه داشت: این، تأویل آن خوابی است که من دیدم.

آن خواب را هم در اول سوره یوسف بیان می‌فرماید: «إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ

رَأَيْتَهُمْ لِي سَاجِدِينَ» [12]، یازده ستاره دیدم و بعد خورشید و ماه، من را سجده می‌کردند. «وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ رَأَيْتَهُمْ لِي سَاجِدِينَ»، منظور از خورشید و ماه در این‌جا، پدر و مادرند که وقتی به سجده افتادند، یوسف نبی فرمود: این، تأویل همان خوابی است که دیدم و رؤیای من، امروز تحقق پیدا کرد. البته با آن قسمت دیگر کار نداریم و بحث ما روی سجده است. لذا علامه می‌فرماید: از این آیات معلوم می‌شود که سجده بر هر چیزی، جایز است؛ چون این‌جا هم سجده کردند و خود سجده مهم نیست و ملاک، نیت است؛ چون بیان می‌شود: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ». لذا اگر نیت، عبادی باشد، اشکال دارد.

جواب: اتفاقاً ما می‌گوییم: سجده فقط مخصوص به خداست، اما برای همه هم نیست؛ یعنی شما برای هیچ چیزی نمی‌توانید سجده کنید. در این‌جا هم سجده‌ای که ملائکه بر آدم کردند، نه به خاطر خود آدم بودن است، بلکه به خاطر آن مقامی است که خداوند به او داده و آن، مقام علمی است که به او مرحمت کرده است. یکی از آن مقام علم «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، مقام عصمت و یکی هم مقام نبوت است. همان‌طور که می‌دانید نبی، در مقام عصمت است. منتها عصمت کامله برای حضرات معصومین (ع) است.

لذا این را که ما به پای حضرات می‌افزاییم و سجده می‌کنیم، برای کس دیگری نمی‌توانیم انجام دهیم. البته ما در مورد آنان هم عبادت به معنی عبادت نمی‌توانیم بکنیم، عبادت مخصوص خداست. لذا سجده به معنی عبادت برای خداست، اما سجده غیر از بُعد عبادی‌اش هم فقط برای آدم است؛ یعنی برای انسان است و بر کس دیگری هم نمی‌توانیم انجام دهیم.

لذا دو بحث شد، یکی این که علامه می‌فرماید: غیر از پروردگار عالم، به هر کسی می‌توانی سجده کنی، فقط شرطش این است که بحث عبادی نباشد. جواب ما هم این است که این شرط که نیت عبادی فقط برای خداست، قبول است، اما سؤال ما این است که آیا به غیر از انسان هم می‌شود سجده کرد؟! کجا داریم؟! در سوره یوسف که مثال می‌زنید، داریم که به انسان سجده کردند؛ یعنی پدر و مادر حضرت یوسف آمدند و به خاطر مقام امامتی که دارد، به او سجده کردند. ولی مگر جایی داریم که به غیر از انسان هم سجده کنند؟! این را نه آیات بیان می‌کنند و نه روایات ما.

اتفاقاً برعکس ما در سوره نمل داریم که وقتی هدهد آمد، گفت: دیدم که گروهی، خورشید را سجده می‌کنند، «وَجَدَتْهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ» [13]. پس معلوم می‌شود که سجده بر غیر انسان، عمل زشتی است.

لذا این‌گونه نیست که ما بگوییم: «سجده غیر از پروردگار عالم، جایز است، فقط یک شرط دارد که عبادی نباشد؛ یعنی سجده اگر غیرعبادی باشد، بر هر کسی باشد، اشکال ندارد». بلکه باید گفت: سجده اگر عبادی باشد، فقط و فقط برای خداست و غیر عبادی آن هم فقط برای انسان قرار داده شده و برای چیز دیگر، سجده نداریم.

سجده ساحران به موسی کلیم!

«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ». حالا به آیات دیگری که در مورد سجده در قرآن آمده، می‌پردازیم. از جمله این آیات، آیه 120 سوره اعراف است که می‌فرماید: «وَأَلْقَى السَّحَرَةَ سَاجِدِينَ».

موقعی که فرعون اهل سحر را جمع کرد که با موسی بن‌عمران (علی نبینا و آله و علیه الصلوة و السلام) محاجه کنند، ساحران آمدند و به فرعون گفتند: «إِنْ لَنَا لَأَجْرٌ إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْعَالِيَيْنِ» [14]، اگر ما بر موسی غالب شدیم، آیا حتماً برای ما اجر و مزد شایسته‌ای خواهد بود؟ یعنی بدان که دیگر تمام است و ما غالبیم. «قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ» [15] فرعون گفت: بله، شما دیگر از این به بعد از مقربان من خواهید بود. ساحران به موسی کلیم عرضه داشتند: «يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ» [16] تو عصای خود را می‌اندازی یا این که ما بساط سحر خود را پهن کنیم و بیندازیم؟ «قَالَ أَلْقُوا» [17]، موسی بن‌عمران فرمودند: شما اول این کار را انجام دهید.

در مورد سحرها و جادوهای آنان در قصص الانبیاء بیان شده که مارهای بزرگی داشتند و همه از آن‌ها می‌ترسیدند. لذا اول، آن‌ها بساط سحر و جادوی خود را پهن کردند و کارهای به ظاهر عجیبی انجام دادند که خارق العاده بود. «فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَزْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ» [18] آن موقعی که ساحران بساط خود را انداختند، «سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَزْهَبُوهُمْ»، چشم خلق را جادو کردند و رعب و وحشت در میان آنان افتاد و مردم ترسیدند، «وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ» هر چه که در چننه داشتند، آوردند و به فرعون هم گفته بودند که ما می‌خواهیم این بار، مار عجیبی بیاوریم و باید به ما یک مزد درست و حسابی بدهی که او هم بیان کرد: «نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ». آن‌ها هم یک کاری کردند که واقعاً همه به هراس افتادند و وحشت کردند، قرآن می‌فرماید: «وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ» این‌ها یک سحر بسیار فوق العاده و هول‌انگیزی را انجام دادند.

«وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى» [19] در این‌جا هم که می‌فرماید: ما وحی کردیم؛ نشان از این دارد که پروردگار عالم، خودش علم دارد و انبیاء علم ندارند و فقط به علم متصلند. لذا این هم خودش یک دلالت برای این است که وقتی بیان می‌شود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» و از آن جا به بعد هم حضرت حق می‌فرماید: «فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ»؛ یعنی فرقی این است که آدم نمی‌تواند علم بدهد، فقط می‌تواند علم بگیرد و از این علم به دیگران آگاهی بدهد. اگر در این مطلب تأمل کنیم، یک پنجره دیگری جلوی ما باز می‌شود و خیلی چیزها را درک خواهیم کرد.

حال در این‌جا، تعبیر قرآن این است که همه در وحشت هستند و این یک سحر عظیم است، لذا خود موسی هم مانده که چکار کند، «وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى» ما به موسی وحی کردیم، «أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ» که تو عصایت را بینداز، «فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ» وقتی انداخت، معجزه‌ای به وجود آمد و آن، این که هر آنچه که معجزه‌های این‌ها بود، همه را با هم بلعید.

وقتی قرار است سحری در مقابل سحر بیاید، باید خیلی کار کرد و یک مقداری طول می‌کشد، اما این، یک‌باره همه بساط ساحران بود را به هم زد و همه را بلعید و دیگر هیچ نماند. ساحرها فهمیدند که این دیگر سحر نیست، سحر یک رمز و رموزاتی دارد که ما دیگر خودمان، رب، پرورش دهنده و خدای سحریم و درجه اعلای سحر در دست ماست، ما می‌دانیم سحر یعنی چه، هیچ کسی نمی‌تواند این کار را کند، این دیگر سحر نیست، پس چیست؟

«فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» [20]. به ظهور آن معجزه الهی - که فقط یک چیز بود: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ» ای موسی! تو فقط عصایت را بینداز - طوری شد که تمام بساط آن ساحران را بلعید و از بین برد. «فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» [21]. حالا حق، ثابت شد و اعمال ساحران که همه باطل بودند، از بین رفت. «فَعَلُوا هَتَالِكَ وَاتَّقَلَبُوا صَاحِرِينَ» [22] عاقبت، ساحران، با آن همه سحری که داشتند و با وجود آن سحر بزرگ که فرمود: «بِسِحْرِ عَظِيمٍ» مغلوب شدند، آن هم چنان مغلوبی که خوار گشتند و کوچک شدند.

«وَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ» [23] وقتی اهل سحر این معجزه عظیم را دیدند، چون این‌ها به تعبیر عامیانه خدای سحر و رب الارباب اسحر بودند و همه چیز سحر را بلد بودند و کسی نمی توانست مثل این‌ها باشد، حالا فهمیدند و به سجده افتادند. «قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ» [24] گفتند: ما ایمان آوردیم به پروردگار جهانیان، آن کسی که رب موسی و هارون است. چون حضرت هارون هم با او بود. می دانید از پروردگار عالم خواسته بود هر جایی من می‌روم، برادر من هم با من باشد و او را به عنوان یار و یاور برایش قرار داده بود.

لذا در این‌جا هم ساحران سجده کردند. اما صحبت این است که بعضی از آقایان بیان می‌فرمایند: «وَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ» یعنی به خدا سجده کردند، اما باید گفت: اتفاقاً به خود موسی سجده کردند؛ یعنی چون عظمت را از ناحیه خداوند در خود موسی دیدند، به خاک افتادند و در مقابل موسی سجده کردند و این نکته، بسیار مهم است. لذا می بینیم سجده غیر از پروردگار عالم، اگر بحث عبادت نباشد، چون از ناحیه خداوند تبارک و تعالی هست، اشکال ندارد، ولی فقط به انسان است و ما سجده به غیر انسان نداریم.

تمسک به قرآن ناطق؛ تنها راه درک قرآن صامت!

حالا این بحث نکاتی دارد که ان شاءالله در جلسات آینده، بیان خواهیم کرد. پروردگارا ما را با قرآن مأنوس بگردان. ما را از آیات قرآن بهره مند بگردان. «السلام عليك يا أبا عبدالله...» این قرآن، قرآن ناطق هم می خواهد، خداوند فرمود: «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» بعد فرمود: «قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ» لذا قرآن ناطق، آن‌ها هستند. ما تا تمسک به قرآن ناطق نداشته باشیم، این قرآن صامت و نوشته شده، به ما کمک نمی‌کند. چون جز ورق‌های سیاه شده، چیز دیگری نیست. لذا انسان باید به قرآن ناطق تمسک بجوید.

به عنوان مثال اصلاً چرا این آیه از قرآن که می‌فرماید: «وَإِعْذِرْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَعِزَّنَا بِعِشْرِ فِتْنَةٍ مُّصِيبَاتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَ قَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» [25] برای نماز دهه اول ذی‌الحجه خوانده می شود؟ یعنی ما تا تمسک به قرآن ناطق نجویم، هیچ چیزی به دست نمی‌آید. ما باید برویم سراغ اینکه از آن‌ها یاد بگیریم، «فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ» یعنی آن‌ها باید چیزی به ما مرحمت کنند و الا نه قرآنی می فهمیم، نه چیز دیگری.

راه، فقط قرآن ناطق است و لا غیر. این، واقعیت است، نه این که از باب احساس بیان کنیم. خدا گواه است کتب اهل جماعت و مذاهب دیگر را مطالعه کنید، تنها راه، فقط اهل بیت هستند و هیچ کس دیگر در عالم، چیزی ندارد، جز همین اهل بیت و جز همین راه. «اهدنا الصراط المستقیم یعنی صراط مولانا امیرالمؤمنین». بحث وحدت، یک بحث دیگری است، ولی به حقیقت این‌ها هیچ ندارند، فقط و فقط اهل بیت هستند. تمسک به اهل بیت نجویم، بدبخت و گرفتاریم.

پی نوشتها:

[1]. بقره / 34

[2]. شمس / 8

[3]. بقره / 30

[4]. بقره / 31

[5]. حجر / 29 - ص / 72

[6]. اسراء / 85

[7]. لازم است در این‌جا مطلبی بیان کنم که در این‌جا، دو نوع بحث است، یکی جنیان و دیگری اجنه. بعضی در باب لغت می‌گویند: جمع جن را جنیان بگویید و اجنه نگویید؛ چون اجنه برای جنین است. به جنین به این خاطر جنین می‌گویند که رؤیت نمی‌شود و جن هم قابل رؤیت نیست. این مطلب از یک لحاظ درست است، اما از یک لحاظ چون هر دو قابل رؤیت نیستند و آن لفظی که در افواه عموم بیان شده و آن‌ها را بخه عنوان اجنه بیان می‌کنند که از جنین به معنی آنچه دیده و رؤیت نمی‌شود، می‌آید؛ این هم صحت دارد؛ یعنی هر دو می‌تواند مورد توجه قرار بگیرد. البته یک مرتبه راجع به این مطلب، خاص‌تر و با ادله و براهین، از جمله این که مجمع‌البحرین چه چیزی بیان کرده، بحث می‌کنم.

[8]. بقره / 32

[9]. بقره / 33

[10]. یوسف / 99

[11]. یوسف / 100

[12]. یوسف / 4

[13]. نمل / 24

- [14]. اعراف / 113
- [15]. اعراف / 114
- [16]. اعراف / 115
- [17]. اعراف / 116
- [18]. اعراف / 116
- [19]. اعراف / 117
- [20]. اعراف / 118
- [21]. اعراف / 118
- [22]. اعراف / 119
- [23]. اعراف / 120
- [24]. اعراف / 121 و 122
- [25]. اعراف / 142